

قصهٔ اصحاب کهف به روایت سغدی^۱

زهرة زرشناس (دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

داستان اصحاب کهف^۲ قصهٔ جذاب معروفی است که به دلیل اثبات حقایق بعث و رستاخیز مردگان، در طول تاریخ و به خصوص در قرون میانه، مورد توجه جوامع مسیحی

(۱) متن سغدی این داستان را نیکلاس سیمز ویلیامز در مجموعهٔ دست‌نویس‌های سغدی مسیحی C2 با عنوان «خفتگان افسوس» (متن ۱۰) به چاپ رسانیده است (N. Sims-Williams 1985, pp. 154-156). وی متن سغدی را با چند دست‌نویس سریانی نستوری مقایسه کرده و از آن میان، دست‌نویس F نسخه‌های دیگر نظیر B C D E G H I J L P S (← N. Sims-Williams 1985, p. 154) را با آن سنجیده و موارد اختلاف را در پانوشت ذکر کرده است. ذیلاً، متن سریانی داستان، که سیمز ویلیامز آن را بررسی کرده است (Ibid, pp. 156-157) می‌آید:

Ad f. *77R

(BCDEFGHIJLPS) ... w-h³² b-rmš³³ hzyt d-l³⁴ dgyws³⁴ l-mdynt³⁵ psws. n³⁶ f'psws hy mdynt' hd' l' yd' n³⁷. hydyn mrys 'psqwp' l'thšb hw³⁸ w-'mr. mdm 'glyn' hw hn³⁹ d-hwy 'lh⁴⁰ b-yd 'lym' hn⁴¹. n'z⁴² PS w-³³ PS +hw³⁴ CDEJ +mlk³⁵ J +hd³⁶ JPS +dyn³⁷ CJ 'psws hy hd' mdynt' l' yd' n³⁸; I om. CDE thr bh b-hd' w-'mr; J 'thšb b-r'ynh w-'mr; L 'thšb hd' w-'mr; PS 'mr CDE hw glyn' hn³⁹; I d-glyn' hw hn⁴⁰; J glyn' hw⁴¹ LPS +ywmn⁴² CDEJL +l' nhzywhy.⁴³ w-qm⁴⁴ mrys 'psqwp'⁴⁴ w-'ntwptws 'mh⁴⁵ l' rkw⁴⁶; 'w-h⁴⁷ w-rwrbn' d-krk⁴⁸ w-knš⁴⁹ klhwn⁵⁰ d-mdynt' 'mhwn.⁵¹ w-slqw l-m'rt' d-b-nkl'ws t'wr.⁵²

(BFGHIJPS) mwdyn' dyn⁵³ kd hzw d-'štwhr hw⁵⁴ lh t'wbn⁵⁵ ymlyk' s'wrhwn⁵⁶ mn 'ydh⁵⁷ d-kl-ywm. rrw⁵⁸ hww d-kbr⁵⁹ mtl'bk' t'lbk⁶⁰ mn 'nš⁶¹ w-qrbh⁶² qdm mlk⁶³. w-kd hqwn rayn hww hlyn. 't' l'hw n ql 'rwb' sgy⁶⁴ d-'nšwt'.⁶⁵ d-lwt m'rt' slqyn hww.⁶⁶ w-sbrw hww⁶⁷ l'hw n⁶⁸ d-'střtywt' nwn 'd-mn mlk⁶⁹ 'štdrw⁷⁰ d-nytwn 'nwn.⁷¹ w-qmw mhd' w-brkw⁷² bwrk' w-šlyw.⁷³ w-htmw npšhwn b-t'wps' d-šlyb'. w-yhbw šlm' hd l-hd 'kd' mryn hww. nhwt b-'gl mtl' 'lym' ymlyk'. mtl' d-'ytwhy q'm qdm mlk' w-msk' ln.⁷⁴ w-kd⁷⁵ hlyn mthšbyn hww kd ytbyn hww⁷⁶ b-m'rt'. mty mrys 'psqwp' w-'ntwptws w-knš⁷⁷ 'mhwn⁷⁸ l-py m'rt'. 'w-rh⁷⁹ ymlyk' w-l' qdmhwn l-m'rt'⁸⁰ lwt mwdyn' hbrwhy.⁸¹ ...

←

و مسلمان بوده است .

این داستان، که در جهان غرب مسیحی با عنوان «خفتگان افسس»^۳ یا «هفت خفته افسس» شهرت دارد، حماسه‌ای دینی^۴ و میراث و مضمون مشترک دو دین توحیدی

Ad f. *77V

(BCDEFGHIJLPS) . . . w-kd qrw 'nyn l-ktybt' hlyn,⁷⁴ tmhw w-sbhw l-'lh'.⁷² 'l tdmrt'⁷³ w-pryšt'⁷⁴ 'd-mhw' l-bnyns'.⁷⁵ 'w-z'qw klhwn knš'⁷⁶ b-ql'⁷⁷ d-tšbwh't. w-'lw⁷⁸ w-'škhw⁷⁹ 'nwn⁸⁰ l-mwdyn' hlyn kd⁸⁴ ytbyn b-zhywt'⁸² 'w-dmyn' pšwpyhwn l-wrd'⁸³ šrwy'.⁸³ w-npl⁸⁴ mrys⁸⁵ w-'ntwptws⁸⁶ w-sgdw⁸⁷ lhwn 'l 'r'. hwn w-rwrbn' w-knš' klhwn.⁸⁸ 'kd mšbhyn hww' l-mšyh'^b mrhwn⁸⁹ 'd-šww d-nhzw⁹⁰ hzt' hd' tmyht'.⁹¹ 'w-p' shdyn' d-mlw^{b92} 'mhw. 'w-klhyn 'ylyn⁹³ 'd-b-ywmy dqwsw' hwy'.^b 'wdw^c l-mrya^d 'psqwp'^e w-l-dyn^f w-l-rwrbn'^g d-krk'.⁹⁴
'w-br š'th⁹⁵ 'byldr' 'štlhw' lwt t'dsys mlk' b-ktybt'^{b96} w-'mrw⁹⁷ lh.⁹⁸ b-'gl⁹⁸ t't' 'mlkwtk. thz'⁹⁹ tdmrt' rwrbt'¹⁰⁰ d-b-ywmy¹⁰¹ mlkwtk hwy¹⁰² 'lh'.¹⁰³ nwhr' gyr d-mwlkn' d-hy' mn 'pr'¹⁰⁴ smh ln. w-qynt'¹⁰⁵ d-hy'¹⁰⁶ mn qbr'¹⁰⁷ dnht.¹⁰⁸ mn¹⁰⁹ pgr' zhy' d-mhymn'¹¹⁰ d-'thdtw.¹¹¹ kd 'dyn šm'¹¹² t'dsys mlk'.¹¹³ qm mn sq' w-qtm' d-thwtwhy¹¹⁴ mkyk¹¹⁵ hw'. . . .

⁴² E nhzwhy ⁴³ CDE =hw; L-hw' ⁴⁴ CDEL om. ⁴⁵ J 'm'ntwptws; L+w-ytbw ⁴⁶ J w-knš' d-mdynt' 'm rwrbn' w-h'f' klhwn (PS om. bC(2)E sg. cCDE om.) ⁴⁷ CD w-slqw l-twr'; E w-slq l-twr'; F in margin; LPS om. ⁴⁸ I + hrv(1) ⁴⁹ J om. ⁵⁰ J 'ly' ⁵¹ J 'yd' ⁵² J 'mrw ⁵³ J kbr ⁵⁴ G mlbk ⁵⁵ PS 'nš' ⁵⁶ I + lwt(1) ⁵⁷ I pl. ⁵⁸ J rkw b'(1) d-'nš' sgy' ⁵⁹ PS lwt m'rt' ⁶⁰ GH om. ⁶¹ J gyr ⁶² J d-mlk' d-'šdrw ⁶³ J = l-qdyš' ⁶⁴ J w-mhd' smw ⁶⁵ G glyw ⁶⁶ J w-'mryn. d-hyl' d-nht 'm tly' tlt'. l-'twn' d-bhyl. 'wl 'mn qdm mlk' ⁶⁷ PS kd ⁶⁸ J eg. ⁶⁹ IJPS d-'mhwn ⁷⁰ J w-ki mtyw l-m'rt'. 'Thw' ynyk' qdmhwn ⁷¹ PS om. ⁷² PS 'lh' ⁷³ BGHIJ tdmrt' ⁷⁴ J om.; PS w-sbhwt' ⁷⁵ J d-hwy l-'bdwhy ⁷⁶ CDE w-'z'qw klhwn; J w-'z'q klh knš'; PS w-z'qw klhwn knš' ⁷⁷ I pl.; PS = mn' ⁷⁸ G w-'l ⁷⁹ CDPS 'škhw ⁸⁰ GJ om. ⁸¹ C w-kd ⁸² J b-zwyt' d-m'rc' ⁸³ PS kd hzt' d-myt' l' mthzy' hwt b-hwn w-'p-l' b-lbšyhw. w-zhyn pšwpyhwn (CJ + hww bD l-rwd'(1)) ⁸⁴ CDEJL w-nplw ⁸⁵ PS + 'pysqwp' ⁸⁶ CD 'm'ntwptws; E 'm'ntwptws(1) ⁸⁷ J sgdw ⁸⁸ PS ÷ d-'mhwn ⁸⁹ PS om. (cCDEL om. bJ l-'lh') ⁹⁰ G om. ⁹¹ J d-tdmrt' ⁹² PS d-mwdynwt' w-mlw (CJ + hww bEJ d-ml) ⁹³ BGHI w-klhwn 'ylyn; E w-'ytp twb mn mlthwn nyht' 'l kl; J klhyn 'ylyn; PS mwdyn' w-'ylyn ⁹⁴ E d-gdš b-ywmy dqwsw mlk' (cCDEJLPS + mlk' bCD om. CJ w-'wd'; PS w-'wd'w' J mrys' cCD om.; PS mdrbn' cCD w-l-'ntwptws; J l-dyn' cPS w-rwrbn') ⁹⁵ PS w-mhd' bh b-š't' ⁹⁶ E ktybt' 'šth l-mlk' t'ydsyws (a-b:RG byldr'(1) 'štlhw; C fks' 'šth(1); D rkb' 'štlhw; HI byldr'(1) 'štlhw; L blydf'(1) 'štlhw; PS 'štlhw byldr' bJ om.) ⁹⁷ DEH w-'mr; J om.; LPS w-'t'mr ⁹⁸ CDEJLPS d-b-'gl' ⁹⁹ CDEPS mlkwtk w-thz'; J thz' mlkwtk ¹⁰⁰ CDE om. ¹⁰¹ G d-b-ywmy; E + dyn ¹⁰² J s'r' ¹⁰³ CDE + b-'lm' ¹⁰⁴ PS 'r' ¹⁰⁵ JPS d-qynt' ¹⁰⁶ CDELPs d-'nyd' ¹⁰⁷ CDEPS pl. ¹⁰⁸ CDE dnht ¹⁰⁹ CDEL b-; PS om. ¹¹⁰ CDE om.; LPS d-qdyš' ¹¹¹ E d-'thdt; G 'thdtw; PS d-'t'yw ¹¹² PS šm' dyn ¹¹³ CDELPs mlk' t'dwsys; CDEL + br š'th ¹¹⁴ CDE d-'lwhy ¹¹⁵ J mkyk(?) altered to dnyk

۲) کهف به معنای «غار یا مغارة بزرگ، عاری فراخ به کوه» است (لغت‌نامه دهخدا). واژه دیگر برای غار در زبان فارسی شکاف کوه است، از شکافتن، کافتن و کاویدن که در زبان لاتینی به صورت *cavus* (cave در زبان انگلیسی و فرانسه با دو تلفظ متفاوت) و در زبان عربی به صورت «کهف» مانده است. (مقدم ۱۳۳۸، ص ۷۵)
۳) افسس (Ephesus)، شهر قدیم یونانی در بخش غربی آسیای صغیر نزدیک ساحل دریای اژه در ۵۴ کیلومتری جنوب و جنوب شمالی از میر و نزدیک دهکده کنونی ایاسلوغ، شهری پررونق و یکی از دوازده شهر یونیا بود. این شهر از مراکز اولیه مسیحیت بود؛ در دوره بیزانس رو به انحطاط گذاشت و در ۷۹۴ هـ به تصرف عثمانی‌ها درآمد و به کلی ویران شد. ویرانه‌های آن و معبدش هنوز باقی است. محققانی جای غار اصحاب کهف را در این شهر دانسته‌اند. ← دایرةالمعارف فارسی؛ گ. لسترنج ۱۳۷۳، ص ۱۶۴.
۴) این داستان تا جزایر کومور (comores، نزدیک ماداگاسکار) و اندونزی نیز رفته و از حبشه تا اسکانندیناوی زبازده بوده است. بنا بر متن داستان، اهل کهف در عصر امپراتور دقیانوس (سلطنت: ۲۴۹ تا ۲۵۱ م)، که مسیحیان نوگرویده آزار و شکنجه می‌بینند، به غاری در نزدیکی افسس پناه می‌برند. از آن‌جا که گزارش‌هایی از شکنجه و آزار مسیحیان شهر افسس به فرمان امپراتور دقیانوس در اواخر سال ۲۴۹ و اوایل سال ۲۵۰ م در دست است، به نظر می‌رسد که اصل داستان واقعیت تاریخی داشته باشد و از طریق روایت سریانی ژاک ساروقی Jacques de Saroug (۴۵۲-۵۲۱ م) از جهان مسیحیت به عالم اسلام رسیده است. (جلال ستاری ۱۳۷۶، ص ۱۲)

مسیحیت و اسلام است و متضمن گواهی بر قدرت خداوند و، به جهتی، دال بر حقایق رستاخیز است.

در دست بودن بیش از دویست دست‌نویس از این قصه به زبان‌های گوناگون و روایات متعدد از آن در ادبیات شرق و غرب، به‌ویژه سریانی و یونانی، حکایت از رابطه نزدیک معنوی و فکری دیرینه میان غرب و شرق دارد. این دست‌نویس‌ها شامل دو گروه است: گروه شرقی و گروه بیزانسی و غربی ("Seven Sleepers", Hastings 1971, s.v.).

۱. گروه شرقی، دربرگیرنده متن‌های مسیحی و اسلامی

الف) متن‌های مسیحی گروه شرقی به زبان‌های سریانی، قبطی، عربی، حبشی و ارمنی نوشته شده‌اند و گویدی^۵ متن سریانی را کهن‌ترین متن^۶ از آن میان می‌داند (Hastings 1971, p. 428). وی متن‌های سریانی را به دو گروه (۱) اعمال شهدا و گزارش‌های منثور؛ (۲) گزارش‌هایی با شرح و بسط شاعرانه تقسیم می‌کند. در گروه ۲، برای نمونه، به موعظه جیمز سروق^۷ می‌توان اشاره کرد که به دو صورت متفاوت به دست ما رسیده

5) Guidi

۶) ر. پاریت R. PARET قدیمی‌ترین متن را متن یونانی می‌داند یعنی همان متن‌هایی که لند (Land 1870, pp.87-99)، گویدی (I. Guidi 1945, pp.61-198)، بجان (P. Bedjan 1890, pp.25-301) و الگایر (Nöldeke 1886, pp.453-459) تنودور نلدکه (A. Allqier 1914, pp.279-297; 1922, pp.311-331)، تصحیح کرده‌اند. تنودور نلدکه (Nöldeke 1886, pp.453-459) شواهدی آورده دال بر آن‌که نسخه یونانی، در واقع، ترجمه متنی با اصل سریانی بوده است. در مخالفت با این نظر که اصل قصه یونانی باشد، باید توجه داشت که متن‌های اولیه، خواه کوتاه خواه بلند، سریانی‌اند و از نظر زمانی به پایان قرن پنجم تعلق دارند. (EI, 1967, p.691) الگایر نسخه سریانی این داستان را به تفصیل بررسی کرده و به چاپ رسانیده است (A. Allqier 1915, pp.10-59, 261-270; 1917, pp.1-43, 1918, pp.33-87). اصل متن سریانی و ترجمه قطعه‌ای که مشابه قطعه سغدی مورد نظر ماست در جلد ششم این مجموعه (ص ۳۴-۳۹) و گونه‌های داستان در جلد‌های هفتم و هشتم (ص ۷۶-۸۱) آمده است. الگایر بر آن است که نسخه یونانی از اصل سریانی آمده، از این‌رو، کار او مورد انتقاد شدید پیترز (P. Peeters 1923, pp. 369-385) قرار گرفته است که نسخه یونانی را اصل و نسخه سریانی را مأخوذ از آن می‌داند. (N. Sims-Williams 1985, p.154) مایکل هویر می‌نویسد که داستان در اصل به زبان لاتینی بوده است، هرچند این امکان را رد نمی‌کند که نسخه لاتینی در اصل ترجمه‌ای از زبان یونانی باشد. (Huber 1910, p. 568)

۷) این نام به صورت‌های زیر ضبط شده است: جیمز سروق James of Serugh؛ ژاک ساروقی Jacques de Saroug؛ ژاک ساروک و جیمز سیروگ. وی، که احتمالاً در فاصله سال‌های ۴۵۲ تا ۵۲۰ یا ۵۲۱ م می‌زیسته، خلیفه کلیسای سوریه بوده و شعر می‌سروده و مسیحیان یعقوبی وی را قدیس می‌پنداشتند. وی را نی روح القدس و چنگ کلیسای ارتدوکس نیز می‌خواندند. (Jourdan 1983, p. 58). به نقل از جلال ستاری (۱۳۷۶، ص ۷).

است. در گروه ۱ چهار متن متمایز شناخته شده است. قدیم‌ترین متن این گروه متعلق به نیمه دوم قرن ششم میلادی است و در موزه بریتانیا محفوظ است. از آن‌جا که جیمز سروقی در سال ۵۲۰ یا ۵۲۱م در گذشته است، در اصالت موعظه تردیدی نیست و طبیعی است فرض کنیم که متن منثور «اعمال شهدا» مقدم بر متن منظوم آن بوده و احتمالاً در پایان قرن پنجم یا حداکثر در آغاز قرن ششم میلادی به رشته تحریر درآمده است. فقط یک متن به زبان قبطی و دو دست‌نویس در ادبیات عربی مسیحی و دو متن به زبان ارمنی موجود است.

طرح کلی داستان در متن‌های مسیحی بدین شرح است:

در زمان فرمان‌روایی دقیانوس^۸ (۲۴۹-۲۵۱م)، امپراتور روم، به هنگام تعقیب و شکنجه مسیحیان (۲۵۰م)، هفت (و در بعضی نسخ هشت)^۹ جوان مسیحی از زادگاهشان افسس می‌گریزند و در غاری، در نزدیکی شهر، پنهان می‌شوند و راه ورودی غار مسدود می‌گردد. آنان، در غار، به خوابی معجزه‌آسا می‌روند که چند قرن به طول می‌انجامد. در دوران حکومت تئودوسیوس^{۱۰} (۴۰۱-۴۵۰م)، امپراتور روم شرقی، غار بازگشوده می‌شود و خفتگان بیدار می‌گردند، و پس از بیان مفهوم عمیق تجربه منحصر به فردشان مبنی بر آن‌که «مسیح ما را بیدار کرد تا شما رستاخیز را معاینه ببینید و باور کنید»، به خواب ابدی فرومی‌روند. امپراتور، که از حضور معجزه‌آسای آنها و گواهی آشکارشان بر صحت رستاخیز حیرت‌زده است، دستور ساختن بنایی بر گور آنان می‌دهد که زیارتگاه موحدان می‌شود.^{۱۱}

8) Decius

۹) در روایت ژاک ساروقی، اصحاب غار هشت تن‌اند که، بنا بر اظهار نظری، بعدها به سبب قدرت جادویی عدد هشت، بدل به هفت شده است (ستاری ۱۳۷۶، ص ۱۰) نیز از ساخت اساطیری رابطه هفت ستاره در آسمان و غارنشینان هفت‌گانه یاد شده است (ستاری ۱۳۷۶، ص ۲۱ و ص ۵۴-۵۵).

10) Theodosius

۱۱) روایت ژاک ساروقی که فرانسویس ژوردن آن را از روی دست‌نویسی متعلق به قرن هفتم یا هشتم میلادی به فرانسه ترجمه کرده، به اجمال به شرح زیر است:

در عهد قیصر دقیانوس مشرک، هشت نوجوان نجیب‌زاده که به فرامین شرک‌آلودش مبنی بر پرستش خدایان گردن نمی‌نهادند و از بیم جان، اعتقاد خویش را پنهان می‌داشتند، به غمازی سخن‌چینانی که شاه را از سرکشی و نافرمانیشان آگاه کرده و باخبر می‌کنند که جوانان دین دیگر گرفته و مسیحی شده‌اند و قیصر خشمگین، ایشان را برای ادای پاره‌ای توضیحات

←

ب) در متون اسلامی^{۱۲} به زبان عربی داستان اصحاب کهف در دو گروه کاملاً متمایز

→ به حضور فرامی خواند، به ناچار اقرار می آورند که مسیحی شده‌اند. قیصر جوانان را به چوب می بندد و می گوید که برای سرکشی کشور از شهر افسس بیرون می رود و تا بازگشتن، آنان را آزاد می گذارد و نمی آزاد، به امید آنکه تغییر عقیده دهند و از خداپرستی دست بردارند. اما جوانان تصمیم می گیرند که پیش از بازگشت شاه، از شهر بگریزند و بدین نیت، مقداری پول یا زر مسکوک که به تمثال قیصر مزین است بر می دارند و جامه های فاخر را از تن بیرون می کنند تا کسی به هویتشان پی نبرد و به غاری سنگی در بالای کوه می روند و شب همان جا می مانند و با دعاخوانی و زاری و اشکباری از خدای خویش می خواهند که ایشان را در پناه خویش گیرد و از شر قیصر ستمکار در امان دارد. خداوند هم خواستشان را بر می آورد و به پادشاه ایمان راسخ و بی ریایشان، روحشان را می گیرد و به آسمان می برد و فرشته ای را مأمور می فرماید که نزدشان در غار بماند تا حافظ و نگاهدار پیکرهایشان باشد.

شاه باز می گردد و در می یابد که جوانان گریخته و در غار پنهان شده‌اند، پس بر آن می شود که پناهجویان را در غار زنده به گور کند. از این رو به دستورش، بنایان ماهر روزنه غار را با سنگ های تراش می بندند. اما پیش از آن، دو پسر فرزانه از فرزندان اکابر شهر، با این یقین قلبی که روزی معادی هست و خداوند مردگان را در روز قیامت زنده خواهد کرد تا حساب پس دهند، نام هشت نوجوان و سبب و زمان پنهان شدنشان را بر «لوحی مسین» نگاشته در غار می گذارند. عهد شاهان خدانشناس سپری می شود و اراده خداوند بر آن تعلق می گیرد که «فرزندان نور» را بیدار کند. از این رو، بنا به مشیت الهی، یک تن از توانگران شهر افسس تصمیم می گیرد که آغلی برای گله و رمه اش در بالای کوه بسازد، و بدین نیت دست به کار می شود که چشمش به سنگ های تراشیده می افتد، پس آنها را فرو می ریزد و در این هنگام، «روشنایی به درون غار تابیده، فرزندان نور را از خواب بیدار می کند». جوانان که بیدار می شوند، (چون نمی دانند چه مدت در خواب بوده اند) می خواهند یکی را به شهر بفرستند تا بدانند که قیصر بازگشته است یا نه و به فرجام چه تصمیمی گرفته است؟ یملیخا داوطلب می شود که برود و خبر بیاورد. به وی می گویند مقداری پول بردار که نان بخری، چون از دیشب تنها اندکی نان مانده است و ما چیزی نخورده ایم و گرسنه ایم.

یملیخا می رود و شهر را دگرگون شده، با صلیب های افراشته بر بام خانه ها می بیند و شگفت زده می شود و حتی می پندارد اشتباهاً به شهری دیگر رفته و از کسی پرسش می کند و اطمینان می یابد که شهر همان شهر افسس است. اما چون می خواهد با سکه های طلای ضرب عهد دقیانوس، نان بخرد، سوء ظن بر می انگیزد و مردم گمان می برند که وی گنجی یافته است، و در شهر شایع می شود که کودکی گنجی کشف کرده است. پس او را نزد اسقف می برند و یملیخا اظهار می دارد که پسر رؤس (Rufus) است، اما هرچه بیشتر سخن می گوید کمتر سخنش را باور می کنند تا آنکه در شهر غریب به گریه می افتد و سرانجام مقر می آید که با دوستانش از شر دقیانوس در غاری بالای کوه پنهان شده‌اند. آن گاه همه ریش سفیدان و معمران و معتمدان و اکابر شهر گرد می آیند و در پی یملیخا به راه می افتند تا بالای کوه، «گنج زنده» را ببینند و چون به آن جا می رسند، به دنبال وی وارد غار می شوند و به جوانان درود و تهنیت می گویند و به شاه عصر نامه نوشته، او را از اعجازی که به معاینه دیده‌اند می آگاهانند. شاه به شتاب می آید و نوشته لوح مسین را می خواند و از حقیقت کار آگاه می شود و از جوانان می خواهد که با وی به شهر افسس در آیند تا در آن جا برای آنان مزاری باشکوه بسازد. اما جوانان در پاسخ می گویند که ترجیح می دهند همان جا بمانند، چون خواست خدا چنین است: «مسیح ما را بیدار کرد تا شما رستناخیز را حقیقتاً ببینید و باور کنید» شاه نیز آنان را همان جا گذاشت تا به خواب ابدی فرو روند. (جلال ستاری ۱۳۷۶، ص ۷-۱۰)

۱۲) این داستان، در ادبیات فارسی پس از اسلام، نیز انعکاس یافته است و، از آن جا که ریشه در قرآن و سنت اسلامی دارد، اشارات بسیاری بدان در آثار بزرگانی چون مولوی، سعدی، سنایی، خاقانی دیده می شود. از جمله، مولانا گوید:

(قرآن و ادبیات متأخر) دیده می‌شود.

داستان اصحاب کهف در قرآن - قدیمی‌ترین مراجع اسلامی در باب اصحاب کهف قرآن است. این داستان در هجدهمین سوره قرآن (کهف، آیه‌های ۹-۲۶) نخست به اجمال و آن‌گاه به تفصیل بیان شده است. در این سوره از «اصحاب الکهف و الرقیم^{۱۳}» سخن رفته و به چند تن اشاره شده است که در شهری از بت پرستان خدای یگانه را می‌پرستیدند و از بیم جان به غاری پناه بردند و سگی نیز همراهشان بود. به خواست خدا، آنان در غار به خواب رفتند و پس از ۳۰۹ سال بیدار شدند و کسی را برای خریدن آذوقه به شهر فرستادند^{۱۴}.

→ اولیا را خواب مُلک است ای فلان همچو آن اصحاب کهف اندر جهان

و نیز

اولیا اصحاب کهف‌اند ای عنود در قیام و در تقلب هم رُقود

(۱۳) رقیم به معنای «نوشته و خط» است (لغت‌نامه دهخدا).

(۱۴) در این‌جا برگردان فارسی آیات ۹-۲۶ از سوره هجدهم قرآن مجید از ترجمه عبدالمحمد آیتی عیناً نقل می‌شود:

- ۹ آیا پنداشته‌ای که اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟
- ۱۰ آن‌گاه که آن جوانمردان به غارها پناه بردند و گفتند: ای پروردگار ما، ما را از سوی خود رحمت عنایت کن و کار ما را به راه رستگاری انداز.
- ۱۱ سالی چند در آن غار به خوابشان کردیم.
- ۱۲ سپس بیدارشان کردیم تا بدانیم که کدام یک از آن دو گروه حساب مدت آرمیدنشان را داشته‌اند.
- ۱۳ ما خبرشان را به راستی برای تو حکایت می‌کنیم: آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما نیز بر هدایتشان افزودیم.
- ۱۴ بر دل‌هایشان نیرو بخشیدیم، آن‌گاه که بر خاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است. جز او کسی را خدا نخوانیم که هرگاه چنین کنیم سخنی سخت کفرآمیز گفته باشیم.
- ۱۵ اینان که قوم ما هستند، به جز او خدایانی اختیار کرده‌اند. چرا برای اثبات خدایی آنها دلیل روشنی نمی‌آورند؟ کیست ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ می‌بندد؟
- ۱۶ اگر از قوم خود کناره جسته‌اید و جز خدای یکتا خدای دیگری را نمی‌پرستید، به غار پناه برید و خدا رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و نعمتتان را در آن مهیا دارد.
- ۱۷ و خورشید را می‌بینی که چون برمی‌آید از غارشان به جانب راست میل می‌کند و چون غروب کند ایشان را واگذارد و به چپ گردد. و آنان در صحنه غارند. و این از آیات خداست. هرکه را خدا هدایت کند هدایت‌یافته است و هرکه را گمراه سازد هرگز کارسازی راهنما برای او نخواهی یافت.
- ۱۸ می‌پنداشتی که بیدارند، حال آن‌که در خواب بودند و ما آنان را به دست راست و دست چپ

←

مجمعل بودن روایت قرآنی، بحث‌های بسیاری در میان مفسران قرآن مجید برانگیخته است. مفسران قرآنی^{۱۵} و مورخان کوشیده‌اند تا، با استفاده از سنت شرقی مسیحی، بر مشکلات تفسیر متن قرآنی فایق آیند و شکاف‌ها را پر کنند. از این‌رو، گزارش‌ها و تفسیرهای آنان، از نظر تاریخ انتقال داستان در دوران پیش از اسلام، حایز اهمیت بسیار است.^{۱۶}

داستان اصحاب کهف در ادبیات متأخر - قصه اصحاب کهف در ادبیات متأخر

→ می‌گردانیدیم و سگشان بر درگاه غار دو دست خویش دراز کرده بود. اگر به سروقتشان می‌رفتی گریزان باز می‌گشتی و از آنها سخت می‌ترسیدی.

۱۹ هم‌چنین بیدارشان کردیم تا با یکدیگر گفت و شنود کنند. یکی از آنها پرسید: چند وقت است که آرمیده‌اید؟ گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را آرمیده‌ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چند وقت آرمیده‌اید. یکی را از خود با این پولتان به شهر بفرستید تا بنگرد که غذای پاکیزه کدام است و برایتان از آن روزیتان را بیاورد. و باید که به مهربانی رفتار کند تا کسی به شما آگاهی نیابد.

۲۰ زیرا اگر شمارا ببیند سنگسار خواهند کرد، یا به کیش خویش درآورند. و اگر چنین شود تا ابد رستگار نخواهید شد.

۲۱ بدین‌سان، مردم را به حالشان آگاه کردیم تا بدانند که وعده خدا راست است و در قیامت تردیدی نیست. آن‌گاه درباره آنها با یکدیگر به گفت و گو پرداختند و گفتند: بر روی آنها بنایی برآوردید - پروردگارتان به کارشان آگاه‌تر است - و آنان که بر حالشان آگاه‌تر شده بودند، گفتند: نه، این‌جا را مسجدی می‌کنیم.

۲۲ خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمیشان سگشان بود و می‌گویند پنج تن بودند و ششمیشان سگشان بود - تیر به تاریکی می‌افکنند - و می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمیشان سگشان بود. بگو: پروردگار من به عدد آنها داناتر است. شمار ایشان را جز اندک کسان نمی‌دانند. و تو درباره آنها جزیه ظاهر مجادله مکن و از کس نظر مخواه.

۲۳ هرگز مگوی: فردا چنین می‌کنم.

۲۴ مگر خداوند بخواهد و چون فراموش کنی، پروردگارت را به یاد آر و بگو: شاید پروردگار من مرا از نزدیک‌ترین راه هدایت کند.

۲۵ و آنان در غار خود سیصد سال آرمیدند و نه سال بدان افزوده‌اند.

۲۶ بگو خداوند داناتر است که چند سال آرمیدند. غیب آسمان‌ها و زمین از آن اوست. چه بیناست و چه شنواست. جز او دوستی ندارند و کس را در فرمان خود شریک نسازد.

(۱۵) نمونه جالبی از قصه اصحاب رقیم و قصه اصحاب کهف در تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۳۸)، ص ۵۸۱-۵۹۱) آمده است که به دلیل طولانی بودن از نقل آن خودداری می‌شود.

(۱۶) تفسیرها، گزارش‌ها، تاریخچه و ادبیات مربوط به اصحاب کهف را به صورت مجموعه‌ای دقیق، که با وجود گذشت بیش از یک قرن هنوز هم قابل استفاده است، در آثار ذیل می‌توان یافت:

J. Koch 1883; Huber 1909, 1910.

اسلامی به زبان عربی، در خطوط کلی با متن‌های کهن مسیحی، نظیر «اعمال شهدای» سریانی مطابقت دارد. طولانی‌ترین متن را محمد بن اسحاق بن یسار (۱۵۰هـ / ۷۶۸م)، به استناد قرآن شریف، نوشته است (Huber 1910, pp. 18-32, 537).

نکته حایز اهمیت مجمل بودن داستان در آثار ادبی اسلامی است. این آثار صرفاً خلاصه یا رونویسی متن‌های مسیحی سابق‌الذکر است.

خطوط کلی داستان در دو گروه متن‌های اسلامی و مسیحی یکی است. وجوه اشتراک و افتراق به شرح زیر است:

وجوه اشتراک

– یکتاپرستیِ جوانان و گریز آنان به غار برای حفظ عقیده توحیدی خود؛
– فروشدن جوانان در خوابی معجزه‌آسا (آیه ۱۹) به مدت ۳۰۹ سال (آیه ۲۵) که آنان را فقط یک روز می‌نماید؛

– شرایطی که موجب کشف ماجرا می‌گردد (مشاهده سگه ضرب عهد دقیانوس در دست یکی از آنان که به قصد خرید مایحتاج روزانه به شهر رفته بود).

وجوه افتراق

گفتیم که در روایت قرآنی پاره‌ای جزئیات ذکر نشده است، از جمله عدد جوانان که سه یا پنج یا هفت بوده است^{۱۷} و مدتی که آنان در خواب بوده‌اند و فقط خدا بدان عالم است. نکته جالب‌تر این که، در آیات قرآنی، سگ شبانی با جوانان همراه می‌شود که نگهبان غارنشینان است. سگی که بر درگاه غار دو دست خویش دراز کرده بود (آیه ۱۸، ترجمه آیتی) و در شمار جوانان محسوب شده (آیه ۲۲) و به همان اندازه عزیز به حساب آمده است. حال آن‌که در روایت سریانی از سگ ذکر نرفته است. در روایت قرآنی، درباره بنایی برای زیارت که برگور اصحاب کهف ساخته شده نیز اشاره‌ای آمده است که چندان روشن نیست^{۱۸} (آیه ۲۱). از همه مهم‌تر نام «اصحاب الکهف و الرقیم» است که بحث

۱۷) درباره این رقم و تعبیرهای شگفت آن در رسایل اخوان الصفا، ویدن‌گرن مقاله مفصلی نوشته و، پس از نقل روایتی بسیار متفاوت با آنچه در نوشته‌های اخوان الصفا آمده، یعنی داستان پادشاه و شش پسرش، به سنجش این شش پسر با روزهای هفته و سیارات شریک با آن روزها و نیز با امامان فرقه اسماعیلیه پرداخته است. (Widenqren 1973, pp. 509-526)

۱۸) در تفسیرهای قرآن کریم، از جمله در تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۳۸، ص ۵۸۸) آمده است که، پس از ←

بسیاری را در میان مفسران قرآن مجید برانگیخته است. گروهی از مفسران قرآن کریم اصحاب رقیم را همان اصحاب کهف می‌دانند و رقیم را نام سگ آنان. گروهی دیگر اصحاب کهف را همان اصحاب رقیم، به معنی «اصحاب نوشته‌شدگان» می‌دانند؛ زیرا «سرگذشتشان بر سنگ‌نشته‌ای در آن ناحیه پیدا شده است و مقصود از رقیم همان لوحی است بر درِ غار که نام و داستان اصحاب کهف بر آن نوشته شده است (طباطبایی ۱۳۶۲، ج ۱۳، ص ۴۱۱). از سویی دیگر، رقیم را نام سگ یا نام شهر موطن اصحاب کهف و یا نام کوه و یا بیابانی دانسته‌اند که آن غار در آن بوده است. به قول لویی ماسینیون (Massignou 1954: p. 75)، عبادتگاه هفت خفته الگوی نخستین مسجد بود. نمونه‌ای که هر مسجد بر طبق آن می‌بایست «رقیم» یا «مرقوم» یعنی دارای کتیبه‌ای در محراب یا بر سر در بنا باشد. لغت قرآنی رقیم نیز مؤید این معنی است.

روایت‌های شرقی و غربی با تفسیرهای گوناگون قرآنی در باب به خاک سپردن اصحاب کهف در غاری در شهر افسس مطابقت دارند؛ اما در محل غار و شهر افسس اختلاف وجود دارد؛ از آن جمله آن را غاری در ماورای اردن یا ترکستان شرقی یا کپدوکیه یا اسپانیا دانسته‌اند گروهی می‌گویند غار در قریه‌ای به نام ایاصولوک، مجاور شهر افسس (در هفتاد کیلومتری شهر از میر)، در دامنه کوهی به نام نیایدراغ، واقع است. گروهی دیگر این غار را در دهی واقع می‌دانند به نام رجب در هشت کیلومتری شهر عمان، پایتخت اردن^{۱۹} (بر اساس آثار کشف‌شده در حفاری‌های سال ۱۹۶۳) یا آن را با غاری در کوه قاسیون، نزدیک شهر دمشق، یا در نزدیکی بتراء از شهرهای فلسطین و یا در نزدیکی شهر نخجوان قفقاز مطابقت می‌دهند. هم‌چنین در شبه جزیره اسکاندیناوی، در سوئد، غاری کشف شده که در آن هفت جسد به هیئت رومیان قدیم وجود داشته

→ غیبت یا رحلت اصحاب هفت، به فرمان شاه، بر در غار یا بالای آن مسجدی بنا می‌کنند و زیارتگاهی می‌سازند. در بیشتر این تفسیرها، از گفتگو و حتی نزاع و جنگ میان مسلمانان و ترسایان بر سر ساختن این بنا سخن به میان آمده است. جلال ستاری، به نقل از فرانسس ژوردن (Jordan 1983, p. 138) می‌نویسد: اگر روزگاری میان پیروان این دو دین بر سر اصحاب کهف جنگ مغلوبه بوده است، امروزه، در مکانی نزدیک پلوآره plouaret در برتائی Bretagne فرانسه، در کلیسا یا نمازخانه هفت‌خفته ویو مارشه Vieux Marché، مسلمانان و مسیحیان هر سال گرد می‌آیند و هر گروه، به روش و به زبان خود، به نیایش و عبادت می‌پردازند و آن‌جا را غار یا مزار اصحاب کهف می‌دانند (ستاری ۱۳۷۶، ص ۴۸-۴۹).

۱۹) در این غار، هفت اسکلت مرده انسان در کنار هم وجود دارد، و حتی، در حدود شش کیلومتری آن، یک آبادی به نام رقیم هست (طباطبایی ۱۳۶۲، ج ۱۳، ص ۵۰۱ و ۵۰۳).

است و احتمال داده‌اند همان اصحاب کهف باشند.
 اسامی اصحاب کهف نیز به صورت‌های گوناگونی ضبط شده است.^{۲۰} در سنت غربی، به صورت‌های ماکسیمیان^{۲۱}، ملکوس^{۲۲}، مارسین^{۲۳}، جان^{۲۴}، دنیس^{۲۵}، سراپیون^{۲۶} و کنستانتین^{۲۷}.

در سنت شرقی مسیحی، به صورت ماکسیمیلیان^{۲۸}، یمبلیکوس^{۲۹}، مارتین^{۳۰}، جان^{۳۱}، دیونوسیوس^{۳۲}، آنتونیوس^{۳۳} و کنستانتین^{۳۴}.

ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۳۸، ص ۵۸۳-۵۸۴) نام آنها را مکسلمینا، مکتسلمینا، یملیخا (این نام در متن سغدی یملیکا ضبط شده است)، مریوس، دنوش، شاذرنوش و دانیوس ذکر کرده است. وی (همان‌جا، در پانویشت) فهرستی از نام‌ها را که از سویی به مآخذ شرقی و از جانبی به منابع غربی نزدیک باشد به این شرح آورده است: مکسمینا، یوانس، ملخوس، سراپینوس، مرطینوس، دانیسیوس (دیونوسیوس) و کنسطنطینوس.

۲. گروه بیزانسی و غربی

در ادبیات بیزانسی، فقط تئوفانس^{۳۵} (۷۵۸-۸۱۶م) به نقل این افسانه پرداخته و، در دست‌نوشته‌های متعلق به قرن نهم میلادی، داستانی نظیر متن سریانی را به تفضیل نقل کرده است.

در جهان غرب لاتینی، گزارش بسیار کوتاهی در نوشته تئودوسیوس شماس به نام *de situ terrae sanctae* (۵۲۰-۵۳۰) وجود دارد، حال آن‌که گریگوری تورزی (۵۹۳ یا ۵۹۴) داستان را به تفضیل نقل می‌کند و اظهار می‌دارد که آن را از سریانی به لاتینی برگردانده است تا بدان اعتبار بخشد. اما داستان کامل و مفصل لاتینی در دست‌نوشته‌هایی متعلق به قرن نهم میلادی گزارش شده است که غالباً رونویسی شده یکدیگرند و این از محبوبیت داستان در غرب حکایت دارد.

۲۰) برای آگاهی از ضبط‌های اسامی اصحاب کهف ← Huber 1910, pp. 91, 492.

21) Maximian	22) Malchus	23) Marcian	24) John
25) Denis	26) Serapion	27) Constantine	28) Maximilian
29) Jamblichus	30) Martin	31) John	32) Dionysius
33) Antonius	34) Constantine	35) Theophanes	

هوبر (Huber 1910, p. 568) نتیجه می‌گیرد که داستان در اصل به لاتینی نوشته شده است، هرچند نمی‌تواند این امکان را که آن ترجمه‌ای از اصل یونانی باشد (مطلبی که به احتمال قوی صحت دارد) رد کند.

این داستان، از طریق متن لاتینی گریگوری، در قرون وسطی، به ادبیات غرب وارد و به زبان‌های انگلوساکسون، انگلیسی میانه و نو، زبان جنوبی یا ادبی آلمانی، زبان اسکاندیناوی باستان، سوئدی، فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی و نیز به زبان ایرلندی میانه برگردانده شده است. بخشی از این متن‌ها منثور و بخشی دیگر منظوم‌اند. بعضی از آثار ایتالیایی و اسپانیایی نیز به صورت نمایش‌نامه تنظیم شده‌اند.

متن سغدی داستان

متن سغدی «خفتگان افسوس» یگانه روایت موجود از این قصه به یکی از زبان‌های ایرانی میانه است. این متن از مجموعه دست‌نویس‌های سغدی مسیحی^{۳۶} C2 ویراسته نیکلاس سیمز ویلیامز (← پانوش ۱) برگزیده شده است. متن سغدی بر رو و پشت یک برگ نگاشته شده که پارگی دارد و بالا و پایین صفحه، آغاز و میانه داستان، نیز افتادگی دارد و پایان آن نامعلوم است. با این حال، سبک و سیاق داستان به ویژه در بخش انتهایی آن (که با متن سریانی هم‌خوانی کامل دارد)، و وجود اسم‌های یملیکا (در متن سغدی: Ymlyk^{۳۷}) و تئودوسیوس (در متن سغدی: ʾθdsys) و نبود سگ در داستان حکایت از آن دارد که این متن برگردانی است از روایت سریانی قصه و کاملاً مطابقت‌پذیر با آن. به همین دلیل، سیمز ویلیامز داستان سغدی را به کمک متن سریانی تکمیل کرده است.

حرف‌نوشت متن سغدی

*77 R

*1 ty](s) (d)[qyws

*2 ny] γrb'(ms)[q

*3 'y]c (w)yn'nc[y]' = =[

*4 ds]tw(.) yw'r ()'[y](s)t[t mrys]

۳۶) برای آگاهی از متن‌های سغدی مسیحی ← قریب ۱۳۷۴، مقدمه، ص بیست و دو.

- *5 [psqpy 't d'](tb)r b'žyd(n)t(p)r()b('r)[y cyqt
- *6 't m](?)wn q0y mrtxm(y)t (wšnt)[y prw
- *7 [q]t (w)[yž]t[w](n)t(' yml)[y](k)(' wšnt)(y) '(br)zb(ry')[]=[]=[
- *8 m't wyspy m̄y0y(.) (w'nw) šym'(rn)t qt (db)['t]()'(d)y š(w)[ny'd'rt]
- *9 't pnt šqrd'(r)t (qw xwšy)wn(w) s'. 't c'(nw) m̄yd 'yšt š[m'r'znt]
- *10 'ys pš(p)'ty γrf mrtxm̄yty wxr. c'nw sn'znt qw bw(n) (s)[' 't]
- *11 w'nw šym'nt. . qt 'ztq'(r)t xnt qy cn x(wšywn)' (f)šmtyt (qt)[nt]
- *12 qt šn prp nt. 't mxznt ywny < 't > nm'c brnt. 't t(')pnt xyp(θ γr)[yw]
- *13 pr()cly(b)' t'p̄w. 't θ'br(n)t (dwr)t' yw dbtyqy. 't w'nw w'b(n)t[qt]
- *14 'wx(z)ym žγrt cn (y)mlyk' w̄yptγty pyd'(r). p(')t qšy 'wštyt[y](st)[y xwšywny]
- *15 pynms' 't m'x pcqstysq . : . c'nw m̄y(d) 'yšt (m̄yn')[znt prys]
- *16 (m'r)ys psq(p)y: 't d'tbr 't s(')t 'w'zyt(qw)bw[n](')[s' 't swd]
- *17 (ym)l(y)k' (p)nms' cn wš(n)t[y '](t) t(y)s (q)[w bwn' s'
- *18 [=](=t= =')x= =[](')=[](t)[

*77 V

- *1]= =[
- *2 wyd's](n)t 't (?) [wbty' ptywydnt
- *3 'š]t[y]t qw (m)rt[xmyt s'
- *4 w](x)r. 't tys[n]t (b)[yrnt
- *5](=) 'γrtq(y)' 't m[y](n)[nt
- *6](t). 't w'ptnt m m̄r(y)s (ps)[qpy
- *7 't šn nm'c brn](t) p(r z)y w(šn)t 't x(wš)trt 't (s')t [q](θ)[y]
- *8 ['w'zyt c'nw](?)w)[b](t)[y' p]twyd'znt (q)w (m)šyh(' wyš š)nty (xy)pθ'wnt <s '>
- *9 [qt 'yžnt](b)nt p(r)[wyn](wy)d wy(d)'(s) γw(nw)w(yn)š '(mn)t[w]. 't(ms)(q)t
- *10 [w'bn](t) w(šn)ty prw. 't s't '(yš)t qy (p)r (dq)ws xwšyš wny. m(y)θt
- *11 [qtn](t pr)ybyrnt qw m(ry)s psqpy 't qw d'tbrt 't (q)w q0y
- *12 [xw](š)trt s' . : . ('t) (ywny) (s)t(')nyq f(š)mtyt b' dn pwst' prw qw
- *13 [θ'dsy](s) (mzyx) xwš(y)wnw s('). 't(m)[y](d) nyštynt. qt ž(γr)t 'yšt
- *14 [tw' xwšy](w)nqy' 't wy(n)t (mz)yx wrc(w)ny'. qy pr tw' xw(šywnqy)';
- *15 [myθt](mš)t'y xw b'γy. p't nwšc žw'ny wystwy rwššny'q c(n)

- *16 [(q)w m'x (s)'. 't mwrtyty 'xz'mnty. wyt'p (pr)
*17 [(qt)[nw](y)t(bn)t. 't c'nw(p)ty'wš θ'ds(y)s
*18 ']t cn ': [š'](= c')p('r)p(š'ty)[]

آوانوشت متن سغدی

77 R

1. tīs Decius
2. nē γarβāmsə/ (a)k
3. ēč wēn-ānčyā
4. δastu ya/iwār ēs/āisδ/θa Māres
5. paskupē ət dātβar βāz'γadand par βārēcikt
6. ət maγōn kaθe martənmē t wē/išand/ tī parēw
7. kat wižtā wand/ ta yamlikā wišand/ tī aβarz-q/ βaryā
8. mā t wispyā mēθī wānu/ ō šīmārand/ t kat δβāt ādē šu niyādārt
9. ət pand škar dārt kō x(u)šē wanu sā ət čānu/ ō mēd ēšt šmārāzand/ t
10. ēs pašpātē γarf martəxmē tī waxar čānu/ ō sanāzand/ t kō βunā sā ət
11. wānu/ ō šīmārand/ t kat āzā t-kārt xand/ t kē čan xušē wana f(a)šamtē t
kə/ r̄tand/ t
12. kat šan parēpand/ t ət maxazand/ t yōnē ət namāč βarand/ t ət tāpand/ t xēpθ
γtīw
13. par čalība tāpu ət θāβarand/ t durtā yū/ ēw δβitīkī ət wānu/ ō wāβand/ t kat
14. ōxazēm ž'ārt čan yamlikā wyapat'ate pi dār pāt kəši/ e ōštē/ itē asti xušē wanī
15. pī/ ēnamsā ət māx pačkastisq . . . čānu/ ō mēd ēšt me/ i/ ənāzand parē s
16. Māres paskupē ət dātβar ət sāt awāzēt kō βunā sā ət sōd
17. Yamlikā pī/ ēnamsā čan wi/ ēšand/ tī ət tīs kō βunā sā
- 18.

77 V

- 1.
2. wīdāsand/ t ət γū/ ōβdyā parī wēdand/ t
3. aš/ amštayt kō martəx mēt sā
4. waxar ət tīsand/ t βīrand/ t
5. āγratakya ət mēnand/ t
6. ət wāpatand/ t m* Māres paskupē

7. ət šan namāč βarand/ t par zā y wē/išand/ t ət xōšstart ət sāt kaθe
8. awā zēt čānu/ ō γō/ ūβdyā patwē dāzand/ t kō mašyha wi/ēšand/ tī
 xēpθāwand/ t sā
9. kat/ δ ēžand/ t βand/ t par wēn wē/īδ/θ wiδās-γōnu wēnāmand/ tu ət mas kat/ δ
10. wāβand/ t wi/ēšand/ tī parēw ət sāt cēt kē par Decius xuššwanē mēθt
11. kə/ r̄tand/ t parīβērand/ t kō Māres paskupē ət kō dātβart ət kō kāθe
12. xōš/xwōstart sā ·· ət yōnē (a) / ostānīk f(a)šamtē βa dan pōsta parēw kō
13. θadsī s mazēx xuššwanu sā ət mēδ nīštā yand/ t kat žγārt ēs/āisā t
14. twā/tōwa xuššwan(a)kyā ət wōnā t mazēx warčō/ūnyā kē par twā/tōwa
 xuššwan(a)kyā
15. mēθt maštāy xō βaγi pāt nōšč žwānī wistā we roχsn/ r(u)xušnyāk čan
16. kō māx sā ət murtē tī axaz-āmandē wītāp par
17. kat nawēt βand/ t ət čānu/ ō patīγōš θadsī s
18. ət čan āša čāpār pōšātē

برگردان فارسی داستان

(قطعه ۷۷، روی برگ)

(پارگی بالای برگ)

(۱) ... اندر شد دکیوس (= دقیانوس)

متن سریانی^{۳۷}: ... و بنگر! هنگام غروب دکیوس را دیدم که به شهر افسس در آمد.

(۲) ... نمی دانم.

متن سریانی: آیا این شهر افسس است، نمی دانم.

(۳) ... چیزی دیدنی (= آیتی)

متن سریانی: آنگاه اسقف مارس اندیشید و گفت: «این آیتی است که خداوند نشان داده

است،

(۴) ... به دست ... اما بیاید... اسقف^{۳۸}

(۳۷) ترجمۀ متن سریانی داستان به زبان انگلیسی از سیمز ویلیامز است. (Sims-Williams 1985, pp. 154-156)

(۳۸) متن سغدی: psqpy؛ متن سریانی: ܣܪܝܢܝܢܝܘܬܝܗܘܢ. این واژه دخیل از زبان سریانی در متن‌های سغدی مسیحی با املاهای ܣܪܝܢܝܢܝܘܬܝܗܘܢ، ܣܪܝܢܝܢܝܘܬܝܗܘܢ و ܣܪܝܢܝܢܝܘܬܝܗܘܢ (صورت جمع) در متن‌ها دیده می‌شود. افزون بر صورت‌های املایی فوق، که با املاهای این واژه در متن‌های سریانی مطابقت دارد، صورت‌های غیرسریانی زیر نیز در متن‌های سغدی مسیحی دیده می‌شود:

و (غیرفاعلی) ܣܪܝܢܝܢܝܘܬܝܗܘܢ، ܣܪܝܢܝܢܝܘܬܝܗܘܢ

(اسم معنی: قلمرو اسقفی) ܣܪܝܢܝܢܝܘܬܝܗܘܢ و (صورت جمع) ܣܪܝܢܝܢܝܘܬܝܗܘܢ

- متن سریانی: به وسیله این جوان؛ اما بگذار برویم و آن را ببینیم! و اسقف
۵) مارِس و داور (= قاضی) سوار شدند بر باره‌ها (= مرکب‌ها).
- متن سریانی: مارِس و قاضی سوار شدند بر اسب‌های زین‌شده و فرماندار با او
۶) و همگی مردمان شهر با ایشان.
- متن سریانی: و اشراف و بزرگان و همه مردم شهر با آنها.
۷) که درنگ (= تأخیر) کرد یملیکا نماینده (= کارپرداز) ایشان...
- متن سریانی: و ایمان‌آوردگان هنگامی که دیدند که یملیکای خجسته، نماینده ایشان،
تأخیر کرد بیشتر از
۸) بود در هر روز. چنین اندیشیدند که شاید کسی او را گرفته است.
- متن سریانی: آنچه بوده است عادتش هر روز. اندیشیدند که شاید او به دست کسی اسیر
شده است.
- ۹) و همراه برده است نزد شاه و همان‌طور که این چیزها را می‌اندیشیدند
متن سریانی: و او برده است وی را به نزد شاه و هم‌چنان که آنها به این چیزها
می‌اندیشیدند.
- ۱۰) آمد ناگهان بسیار آواز مردمان هنگامی که بالا می‌رفتند به سوی سوراخ (= غار) و
متن سریانی: صدای همه‌مردان بسیاری (متن سریانی دیگر: اسب‌های بسیاری) آمد
که به سوی غار بالا می‌آمدند.
- ۱۱) چنین اندیشیدند که مردانی آزادند (= سپاهیان) که از جانب شاه فرستاده شده‌اند.
متن سریانی: (همان).
- ۱۲) باشد که ایشان را بَرند و برخاستند بی‌درنگ (و) نماز بردند (= تعظیم کردند) و مَهر
کردند تن خویش.
- متن سریانی: باشد که آنان ایشان را بَرند و همان‌دم برخاستند و تا زانو خم شدند (= به
رکوع رفتند) و دعا کردند و خویشتن را مَهر کردند.
- ۱۳) بر مَهر چلیپا^{۳۹} و فرابردند (= دادند) درود را یکی بر دیگری و چنین گفتند:
متن سریانی: با نشان صلیب و به یکدیگر (بوسه) صلح دادند، چنین گویان:

→ واژه آخر یعنی ^{۳۹}psqwp̄y واژه‌ای سریانی با پسوند سغدی yā- است. این پسوند در زبان سغدی اسم معنا می‌سازد و به‌جای پسوند سریانی ūθā به کار رفته است. (Sims-Williams 1988, pp. 148, 155)

۳۹) متن سغدی: clyb^{۳۹}؛ متن سریانی: ^{۳۹}psqwp̄y. واژه‌ای دخیل از سریانی در متن‌های سغدی مسیحی است. شایان ذکر است که در متن‌های سغدی معمولاً برای ترجمه صورت‌های متعدد ریشه سریانی zqp به معنای «به صلیب کشیدن»، واژه ptšng سغدی (و املاهای گوناگون آن) به معنای «داربست، صلیب» به کار می‌رود. (Ibid, p. 151)

۱۴) باشد که فروشویم (= پایین رویم) در دم از برای یملیکای نوجوان، چه اکنون ایستاده است.

متن سریانی: بگذار به سرعت پایین برویم به خاطر یملیکای جوان، زیرا ایستاده است. ۱۵) در برابر شاه و ما را انتظار می‌کشد. هنگامی که این چیزها را می‌اندیشیدند، رسید متن سریانی: در مقابل شاه و انتظار ما را می‌کشد. در حالی که به این چیزها می‌اندیشیدند و همان‌طور که در غار نشسته بودند، رسید

۱۶) اسقف مارس و داور و همه گروه‌ها به غار و شتافت

متن سریانی: اسقف مارس به غار و فرماندار و جمعیت با ایشان و شتافت.

۱۷) یملیکا پیش از ایشان و اندر شد به غار...

متن سریانی: یملیکا و در جلوی آنها به درون غار رفت به حضور ایمان‌آوردگان، یارانش...

۱۸)....

(پارگی برگ)

(قطعه ۷۷، پشت برگ)

(پارگی بالای برگ)

۱) ...

۲) ... به شگفت آمدند و ستایش سپردند.

متن سریانی: و هنگامی که این سنگ‌نیشته‌ها را خواندند حیرت کردند و ستودند خداوند را.

۳) ... نشان دهد مردمان را

متن سریانی: با شگفتی‌ها و آیاتی که آشکار می‌سازد بر انسان‌ها

۴) ... بانگ و اندر شدند (و) یافتند.

متن سریانی: و همه جمعیت فریاد زدند با فریاد ستایش و آنها درون شدند و یافتند این ایمان‌آوردگان را.

۵) ... شُکوه و مانند بودند.

متن سریانی: نشستند باشکوه و چهره‌های آنان مانند گل سرخ شکفته‌ای بود.

۶) ... و افتادند اسقف مارس

متن سریانی: و اسقف مارس و فرماندار بر زمین افتادند.

۷) ... و آنها را نماز بردند بر زمین، ایشان و سرکردگان و همه گروه‌های

متن سریانی: و تعظیم کردند به ایشان روی زمین، آنها و بزرگان و همه جمعیت.

۸) شهر چونان که ستایش می‌سپردند مسیح^{۴۰}، خداوندگارشان را،
متن سریانی: (همان)

۹) که ارجمند شدند به دیدن آن شگفت‌دیدار و نیز که
متن سریانی: که آنها ارزشمند شده‌اند که ممکن شد که این منظرهٔ اعجاب‌آور را ببینند و
نیز شهادت دهند که

۱۰) گفتند با ایشان، همه چیزها که در روزهای شاه‌دقیانوس
متن سریانی: با آنها گفتگو کردند و آنها همهٔ آن چیزها را که در روزگار شاه‌دکیوس
۱۱) شدند بیان کردند اسقف مارس را و داوران را و بزرگان
متن سریانی: اتفاق افتاده بود؛ بیان کردند برای اسقف مارس، داوران و بزرگان
۱۲) شهر را. و بی‌درنگ پیک فرستاده شد همراه با نامه
متن سریانی: شهر. و بلافاصله پیام‌رسانانی همراه با نامه‌هایی گسیل شدند
۱۳) به سوی تئودوسیوس^{۴۱}، شاه بزرگ، و چنین اعلام کردند که در دم بیاید
متن سریانی: به سوی تئودوسیوس شاه و گفتند: باشد که اعلی‌حضرت به سرعت بیاید
۱۴) اعلی‌حضرت و ببیند ورجاوندی بزرگ را که در روزهای اعلی‌حضرت،
متن سریانی: و ملاحظه کند معجزه‌های بزرگ را که در روزگار اعلی‌حضرت
۱۵) نشان داد خداوند برای روشنی (= آشکار شدن) پیمان زندگی جاوید از
متن سریانی: خداوند آشکار کرده است، زیرا فروغ و عدهٔ زندگی از ماورای زمین ظاهر
شده است

۱۶) ...بر ما (= ما را) و رستاخیز مردگان تأیید بر
متن سریانی: بر ما و رستاخیز مردگان از گور در بدن‌های باشکوه ایمان‌آوردندگان جلوه‌گر
شده است.

۱۷) ...که نو^{۴۲} شدند و هنگامی که شنید تئودوسیوس
متن سریانی: که (در) آن، آنها نو شده‌اند و هنگامی که شاه تئودوسیوس شنید
۱۸) ...و از زیر خاکستر افتاده

۴۰) متن سغدی: mšyḥ؛ متن سریانی: ܡܫܝܚܐ. واژه‌ای دخیل از سریانی در متن‌های سغدی مسیحی است. صورت غیرفاعلی mšyḥy و ترکیب yšwḥmšyḥ به معنای «عیسی مسیح» نیز در این متن‌ها به کار رفته است. (Ibid, p. 150)

۴۱) این نام، در بیشتر روایات، تندیس و در بعضی روایات تندوسیس و بندوسیس ضبط شده است. حتی، در روایتی منسوب به حضرت امیر (علیه‌السلام) نام این پادشاه عبدالرحمن آمده است. (ستاری ۱۳۷۶، ص ۴۱؛ خزائلی ۱۳۵۰، ص ۱۷۸).

۴۲) در متن سغدی، این صفت با موصوف مطابقت کرده و به صورت جمع آمده است.

متن سریانی: برخاست از پلاس و خاکسترهایی که در زیر آنها او به خاک افتاده بود (=)
سجده کرده بود...
(پارگی انتهای برگ)

خفتگان افسوس در مراسم مذهبی مسیحیان و در غرب و شرق نقش مهمی داشته است و متن‌های نیایشی^{۴۳} بسیار و سرودها و مراسم یادبود و بزرگداشت مربوط به آنان در تذکره‌های شهدای مسیحی وجود دارد. روز بزرگداشت آنها در نقاط متعدد تفاوت دارد، از جمله در کلیسای کاتولیک روم ۲۷ ژوئیه و در کلیسای ارتدکس یونان روزهای دوم یا چهارم اوت و ۲۲ یا ۲۳ اکتبر است.

مسلمانان نیز اصحاب کهف را حرمت می‌نهند. در نظر عثمانیان، نام اصحاب کهف بر بدنه کشتی‌ها حرز و نگاه‌دارنده از بلاها و مانع غرق شدن و به گل نشستن آنها شمرده می‌شده است. امروزه نیز در عمان این اسامی را به همین منظور بر بدنه کشتی‌ها می‌نویسند. در افغانستان، ذکر نام قطمیر^{۴۴}، سگ اصحاب کهف را علاج گزیدگی سگ‌ها را یا مفید برای دفع سگ مهاجم می‌دانند و بعضی اقوام عرب و مسلمان با نام اصحاب کهف و سگشان طلسم می‌سازند. (Massignoon 1954, p.72).

درون‌مایه داستان، یعنی خواب طولانی، در افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن، به خصوص اسطوره‌های کهن هندواروپایی، بازتاب گسترده‌ای داشته است. اسطوره اندومیون^{۴۵}، به عبارت دیگر، «نه خفته اهل ساردنی» که خوابی طولانی داشتند و ارسطو آن را نقل کرده است و یا داستان اپیمینیدس^{۴۶} از آن جمله است^{۴۷}. افسانه تلمودی «خواب هفتادساله هانی»^{۴۸} (Huber 1910, pp.403, 418) و داستان ابی‌ملک، که به فرمان خداوند مدت ۶۶ سال به خواب می‌رود، تا شاهد ویرانی هیکل و معبد به دست بُخت‌النصر^{۴۹}، در بیت‌المقدس

43) liturgical

۴۴) قطمیر نامی است که در داستان‌های اسلامی به سگ اصحاب کهف داده شده است. قطمیر، در قرآن مجید (فاطر: ۱۴)، به معنای پوست نازک روی هسته خرما و نشانه چیزی بی‌مقدار است (دایرة‌المعارف فارسی).

45) Endymion

46) Epimenides

۴۷) برای آگاهی از افسانه‌های مشابه و قیاس‌پذیر ←

Huber 1910, pp. 128-136, 395 ff., 435, 443.

48) Onias (Honi) Ha-Meaggel

49) Nebuchadrezzar

نباشد، از نمونه‌های دیگر خواب طولانی در میان اقوام است. داستان اصحاب کهف دست‌مایه خلق آثار ادبی بسیاری بوده است.^{۵۰} قصه در روایت سریانی و در جهان مسیحیت مبسوط و بی‌ابهام و ابهام است. پیام اصلی داستان، یادآوری حقیقت رستاخیز و معاد جسمانی است و مزیت اصلی قصه قرآنی بر دیگر روایات در این است که وعده حق را به زبانی رمزی بیان می‌کند.

کتاب‌نامه

- قرآن مجید ۱۳۶۷: ترجمه عبدالرحمن آیتی، انتشارات سروش، تهران.
ابوبکر عتیق نیشابوری ۱۳۳۸: ترجمه و قصه‌های قرآن (از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام). به سعی و اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی، نیمه اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
خزائلی، محمد ۱۳۵۰: اعلام قرآن، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۴۵.
ستاری، جلال ۱۳۷۶: پژوهشی در قصه اصحاب کهف (داستان هفت خفتگان)، نشر مرکز، تهران.
طباطبایی، سید محمد حسین ۱۳۶۲: تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، نشر فرهنگی رجاء، تهران.
قریب، بدرالزمان ۱۳۷۴: فرهنگ سغدی (سغدی- فارسی- انگلیسی)، فرهنگان، تهران.
لسترینج، گ ۱۳۷۳: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

- AllqEIER A. 1914-1918: In *Oriens Christianus*, 1914, pp. 279-297; 1915, pp. 10-59, 261-270; 1917, pp. 1-43; 1918, pp. 33-87; idem 1922: *Byzantin-Neu-griech, Jahr-bücher*, pp.311-331.
Bedjan, P. 1890: *Acta Martyrum et sanctorum*, I, Paris, pp. 301-325.
Guidi, I. 1945: *Testi Orientali inediti, Sopra I Sette Dormienti di Efeso (= Raccolta di Scritti*, I, pp. 61-198).
Hastings, James 1971: *Encyclopaedia of Religion and Ethics*, 13 vols, New York, s.v. Seven Sleepers.
Huber, Michael 1909: "Textbeiträge zur Siebensch Läuferlegende", *Romanische Forschungen*, pp. 462-583, 825-836.
Idem 1910: *Die Wanderlegende Von Siebenschläfern*, Leipzig.
Jourdan, Francis 1983: *La tradition des sept dormants (Une rencontre entre chrétiens et musulmans)*, Paris, Maisonneuve et Larose.
Koch, J. 1883: *Die Siebenschläferlegende*.
Land 1870: *Anecdota Syriaca III*, pp. 87-99.

۵۰ نمونه‌های بسیاری از خواب طولانی را در تاریخ ادبی جهان می‌توان یافت. برای آگاهی بیشتر ← ستاری ۱۳۷۶، ص ۹۷-۱۲۵.

MASSIGNON, Louis 1950: Les "Sept Dormants, apocalypse de l'Islam", *Analecta Bollandiana*, pp. 245-260.

Idem 1954: "Les Sept Dormants d'Ephese en Islam et en Chrétienté", *REI*, XXII, pp. 59-112.

NÖLDEKE, Theodor 1886: *GGA*. pp. 453-459.

PEETERS, P. 1923: "Le texte original de la passion des sept Dormants", *Analecta Bollandiana*, pp. 369-385.

SIMS-WILLIAMS, Nicholas 1985: *The Christian Sogdian Manuscript*, C2, *BTT* 12, Berlin.

Idem 1988: "Syro-Sogdica III: Syriac Elements in Sogdian", *Acta Iranica*, 28 (green leaf), pp. 145-156.

Et: *The Encyclopædia of Islam*, 1967, 9 vols, Brill, Leiden, vol.1, s.v. Aṣḥāb al-Kahf.

WIDENGRÉN, Geo 1973 (4-9 Janvier): "La Légende des Sept Dormants dans les écrits Des Frères purs", *Démythisation et Idéologie* (Actes du colloque organisé par le centre international d'études humanistes et par l'institut d'études philosophiques de Rome), Rome, pp. 509-526.

